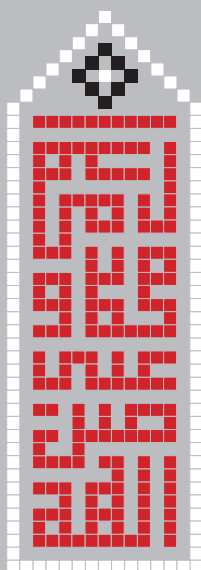


اسماء الوحيين

سرشناسه: پورکیانی، محمد، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پدیدآور: مجموعه گفتارهای مسأله تغییر فرهنگی / محمد پورکیانی.
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳۳۴۸۰-۲-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: فرهنگ -- مصاحبه‌ها
موضوع: Culture -- Interviews
موضوع: تحولات اجتماعی
Social change
موضوع: تکامل اجتماعی -- مصاحبه‌ها
موضوع: Social evolution -- Interviews
رده بندی کنگره: HM ۶۲۱
رده بندی دیویی: ۳۰۶
شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۶۷۵۴۴



مجموعه گفتارهای
مسئله تغییر فرهنگی

به کوشش
محمد پورکیانی





انتشارات سوره مهر
وابسته به حوزه هنری
www.sooremehr.ir

تهران، خیابان حافظ،
خیابان رشت، شماره ۲۳،
صندوق پستی: ۱۱۴۴-۱۵۸۱۵
سامانه پیامک: ۳۰۰۵۲۱۹
تلفن: ۶۱۹۴۲
فکس: ۶۶۴۶۹۵۱
تلفن مرکز پخش: (۵ خط)
۶۶۴۶۹۹۲



باسم
پاکدستر
نظرسنجی
این کتاب
شرکت
تعمیر

دانلود کتابخوان سوره مهر

با وارد کردن کد تخفیف «hisama» در اولین خرید
خود از کتابخوان سوره مهر ۵٪ تخفیف بگیرید.



نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

شماره تماس پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی: ۰۲۱-۸۸۸۹۶۹۳۱-۳

پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی

مجموعه گفتارهای
مسئله تغییر فرهنگی

به کوشش محمد پورکیانی
طراح جلد و گرافیک: صادق جمالی

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۳۴۸۰-۲

فروشگاه مرکزی:

تهران، خیابان سمیه، نزسیده به خیابان حافظ،
جنب حوزه هنری، شماره ۲۴۵، تلفن: ۸۸۹۴۹۷۹۱-۲

فروشگاه انقلاب:

تهران، میدان انقلاب، جنب سینما بهمن، شماره ۱۰۲۳
تلفن: ۶۶۴۷۶۵۶۸-۹

فروشگاه اصفهان:

میدان انقلاب، سینما ساحل، کدپستی ۸۱۳۳۶۱۴۵۱
تلفن: ۰۳۱-۲۲۲۴۷۷۳۵-۶

فهرست مطالب



- ۶ پیش‌گفتار
۹ مقدمه

- ۱۳ تأمل فلسفی در مسئله تغییر فرهنگی؛
گفت‌وگو با میثم سفیدخوش
- ۲۹ تأملی فلسفی در تغییرات کلی و جزئی فرهنگ؛
گفت‌وگو با سید مهدی ناظمی قره‌باغ
- ۵۱ تغییر فرهنگی در سنت مطالعات فرهنگی؛
گفت‌وگو با محمد رضایی
- ۷۱ تحلیل جامعه‌شناختی از تغییر فرهنگی؛
گفت‌وگو با عبدالحسین کلانتری
- ۹۷ تغییر فرهنگی از دیدگاه شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر؛
گفت‌وگو با محمدحسین ملک‌زاده
- ۱۱۱ فلسفه تحول فرهنگ: مروری بر ظرفیت‌های حکمت اسلامی؛
گفت‌وگو با محسن لبخندق
- ۱۵۱ تغییر فرهنگی در علم سیاست‌گذاری فرهنگی؛
گفت‌وگو با سید محمدحسین هاشمیان
- ۱۶۹ تأملی انسان‌شناختی بر مفهوم تغییر فرهنگی؛
گفت‌وگو با سینا کلهر
- ۱۹۵ طرح جامعه‌شناسی در موضوع تغییر فرهنگی؛
گفت‌وگو با سیدحسین شهرستانی





پیش‌گفتار



مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران فاقد سنت نظری مشخصی است. ازاین‌رو، دچار آشفتگی و کثرت گفتمانی است. برخی در بنیان‌های نظری تأمل کرده، برخی دیگر به وجه رسانه‌ای و ارتباطاتی آن تأکید کرده، برخی مباحث مدیریتی را جدی گرفته و برخی مباحث سیاسی تأکید کرده‌اند. گروه مطالعات راهبردی فرهنگ و هنر، با توجه به چیدمان موجود در مطالعات سیاست‌گذاری در ایران و نیز وضعیت تاریخی ایران، از زاویه تأملات انضمامی به عرصه سیاست‌گذاری توجه می‌کند. بدین صورت که تجربه زیسته انقلاب اسلامی در اداره فرهنگ محل بحث قرار می‌گیرد و اگر به مباحث بنیادین سیاست فرهنگی نیز توجه می‌شود، بر مسئله جاری سیاست فرهنگی ایران ناظر خواهد بود. با این مأموریت، سه حوزه مطالعاتی ذیل در دستور کار قرار گرفته است:

۱. مسئله سازمان‌های فرهنگی ایران

علم سیاست‌گذاری فرهنگی مهم‌ترین ابزار خود را «سازمان» می‌داند. مسئله اول تأمل درباره همین گزاره پذیرفته شده است که چرا «سازمان» محور سیاست‌گذاری فرهنگی قرار می‌گیرد؟ آیا راه جایگزینی وجود دارد؟ مطالعه تاریخی - انضمامی شکل‌گیری و تحولات سازمان در ایران به ما امکان فهم قدرت و جهت سازمان را می‌دهد. در گام بعد، از سازمان به معنای عام و

کلی فاصله گرفته و به سازمان‌های فرهنگی انقلاب اسلامی توجه می‌شود؛ سازمان‌هایی مانند سازمان تبلیغات، سازمان صداوسیما، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای عالی فضای مجازی، قرب بقیة الله و... چگونه تدبیر شده‌اند؟ این نوع پژوهش نیز برخاسته از چارچوب‌های پیشینی و کلان علم مدیریت یا فلسفه نیست، بلکه به روایت تاریخی هریک از سازمان‌ها و درک بدون واسطه آن‌ها می‌پردازد.

۲. تجربه‌های موفق سیاست‌گذاری فرهنگی

سیاست‌گذاری اساساً دانشی مبتنی بر زمینه‌های بومی است، زیرا هم مسئله خود را از وضعیت تاریخی‌اش می‌گیرد و هم برای مواجهه با مسائل بر ظرفیت‌ها و راهبردهای تاریخی خود تکیه می‌کند. چه بسا نهادهای اصیلی مانند خانواده، محله، مسجد یا ظرفیت‌هایی مانند دین، زبان و... در ایران نقشی تعیین‌کننده داشته باشند و در کشوری دیگر نقش حاشیه‌ای. فعالیت جمعی و تشکیلاتی و هویتی در یک تاریخ یا کشور آسان شکل بگیرد و در کشور یا تاریخی دیگر دشوار و پیچیده شود. از همین رو، باید به وجه تجربی و تاریخی و انضمامی توفیقات فرهنگی ایران معاصر توجه شود؛ از سنت‌هایی که در فرهنگ ایران ماندگار شده‌اند تا رخدادهایی که اگرچه کوتاه بوده‌اند، اثری ماندگار داشته‌اند.

۳. ایده‌آداری فرهنگ در ایران

بحث از «ایده‌آداری» با سخنان کلان بنیادین تفاوت دارد، زیرا ایده بیش از آن که بر حقیقت مطلق و پیشینی ناظر باشد، بر حقیقت «مؤثر» در تاریخ ایران تأکید دارد. از این رو، با توجه تاریخی به سیاست‌گذاری ایران، به آن راهبرد محوری و قدرتمندی اشاره دارد که در میدان فرهنگ محقق شده است. در این صورت، اگر هم به مفاهیم پایه پرداخته می‌شود، آن دسته از مفاهیمی خواهند بود که کمترین فاصله تا میدان فرهنگی ایران و قابلیت تأمل جزئی و متشخص را داشته باشند. «تغییر فرهنگی» یا «ایده‌آداری» از این مفاهیم اند.

کتاب حاضر با تمرکز بر مسئله تغییر فرهنگی به مفاهیمی می‌پردازد که اگرچه در ساحت نظری تعریف شده‌اند، بیشترین قرابت را با میدان فرهنگی ایران خواهند داشت. با توجه به کمبود ادبیات علمی در این موضوع، پژوهش حاضر به صورت مجموعه گفتارها و با هدف تعیین نقاط عزیمت برای پژوهش‌های تفصیلی‌تر تدوین شده است.



مقدمه

خلق مفهوم فرهنگ با درک پویایی و صیورورت زندگی انسانی ممکن شد. اگر مفهوم جامعه یادآور ساختارها و فرایندهای ذهنی و عینی بوده است، مفهوم فرهنگ زاینده پویایی و تحول زندگی است. پویایی فرهنگ به سیلان وجودی انسان برمی‌گردد. وجود انسان در معرض واردات گوناگون، حرکت دائمی را تجربه می‌کند. این سیلان در ساحت جمعی انسان‌ها، تضاعف پیدا کرده و فرهنگ را شناور می‌کند. فرهنگ بدون لحاظ صیورورت و سیلان زندگی، تبدیل به اشکال و صورت‌هایی می‌شود که دلالت روشنی بر معانی فرهنگ نخواهند داشت. جرج زیمل این رویکرد را در اصلت پیدا کردن «اشکال» فرهنگ توضیح می‌دهد. او در «تضاد فرهنگ مدرن» دوگانه‌ای میان مفاهیم «زندگی» و «شکل» بیان می‌کند. «زندگی»، آن جریان پویا و متحولی است که بلاوقفه در حال جنبیدن و حرکت است و در جریان این پویایی خلاق، اشکال فرهنگی مانند قوانین، آثار هنری، دین، علم، تکنولوژی را می‌آفریند. تفاوت عمده «زندگی» و «شکل» در این است که زندگی پویا و خلاق است و شکل ثابت است و ادعای بی‌زمانی می‌کند. در نتیجه در روند پویای زندگی، شکل از زندگی عقب می‌ماند. از همین روست که زندگی ناگزیر برای تجلی خود نیازمند شکلی جدید است. شکل جدید (مانند یک ساختار اقتصادی یا یک سبک نقاشی) جای شکل قدیمی را می‌گیرد و کل تاریخ فرهنگ بیانگر همین جابه‌جایی و تغییر اشکال است. فرض بنیادین مطالعات فرهنگی متأخر همین درک از جابه‌جا شدن عناصر زندگی و در نتیجه جزئی شدن امور کلان و خُرد شدن امور فراگیر و سست و لرزان شدن امور ثابت و ایستا است. هر چند تقلیل زندگی انسان به امور روزمره، نمادین و

بی‌بنیاد، ایده قابل دفاعی نخواهد بود، ولی توجه این رویکرد به وجه گذرا و در حال «شدن» امور فرهنگی درکی مبتنی بر فهم بی‌واسطه فرهنگ بوده است. چه بسا چهارچوب ذهنی برخی نحله‌های علمی کلاسیک در صدور مفاهیم، احکام و ساختارهای کلی و یافتن مصادیق و موضوعات جزئی، بیش از آن‌که فهم ما از واقعیت فرهنگ را عمق بخشیده باشد، «فاصله» ای میان ذهنیت و واقعیت ایجاد کرده باشد. توضیح فرهنگ با منطق ذهنیت حقیقت‌جو و غفلت از خلع و لبس فرهنگ، نه تنها بر توهم اندیشمندان افزوده است که قدرت و اثر سیاست‌گذاران را نیز کاسته است.

مسئله تغییر فرهنگی وجه ایدئولوژیک نیز دارد. فرهنگ‌ها اساساً مشحون از آرمان‌ها و هنجارهایی هستند که به دلیل جاودانگی و مانایی، ارزش و حتی قداست یافته‌اند. تغییر فرهنگی بر همه ابعاد فرهنگ سایه می‌افکند و لاجرم تضاد و مقاومت را برمی‌انگیزد. این وجه ایدئولوژیک در فرهنگ‌هایی که سویه‌های آرمانی و دینی قدرتمندی داشته و یا در معرض برخوردها و معارضات فرهنگی باشند اهمیت مضاعف می‌یابد. چرا که هر نوع تغییری در جهت یا خلاف یک آرمان معنا شده و بر مقاومت و نزاع میدان فرهنگ می‌افزاید. وضعیت ایران معاصر در نقطه پرتنش انواع نزاع‌های فرهنگی از نزاع بنیادین عالم دینی و مدرن تا تهاجم فرهنگی و فکری و سیاسی قرار دارد. تغییرات حوزه فرهنگ در این وضعیت تاریخی از مسیر طبیعی خود جدا شده و موضوع سیاست‌گذاری قرار می‌گیرد.

مطالعات فرهنگی اگرچه توصیف‌گروجه پویای زندگی بوده است، ولی توجه خود را از توصیف و تفسیر فراتر نبرده و کمتر به منطق این تحول پرداخته است. علوم عقلی نیز عموماً به وجه حقی و ثبوتی عالم توجه کرده و کمتر به حرکت و دیالکتیک وجود پرداخته‌اند. علوم شرعی نیز عموماً فارغ از وجه تاریخی امور به توصیف و تجویز پرداخته‌اند. توجه به ویژگی پویای فرهنگ و وضعیت

تاریخی ایران از یک سو و ضعف مطالعات نظری در سوی دیگر، پرداختن به موضوع «تغییر فرهنگی» را ضروری می‌کند.

اینک نیازمند پاسخ به مجموعه‌ای از سؤالات درباره نحوه تغییر فرهنگی هستیم. تغییر فرهنگی به چه معناست؟ تغییر در کدام عناصر فرهنگی به معنای تغییر فرهنگی است؟ چه میزان از تغییرات فرهنگی، طبیعی و مطلوب است؟ آیا توقف یا کاهش تغییرات فرهنگی ممکن است؟ تغییر فرهنگی به صورت تحولی خواهد بود یا تدریجی؟ با معنابخشی ذهنی و از طریق آموزش صورت می‌گیرد یا با همزیستی و از طریق کارآمدی؟ این سؤالات و نمونه‌های متعدد دیگر محل گفت‌وگو و استنتاج ما از علوم گوناگون خواهد بود. با این هدف که گفتار و ادبیات اولیه‌ای برای نقاط عزیمت پژوهشی طرح شده و مسئله تغییر فرهنگی را از حاشیه گفت‌وگوهای علمی به متن آن وارد کند. گفت‌وگوهای کتاب حاضر با اساتیدی از رشته‌های گوناگون علوم انسانی بوده و کندوکاو علمی در موضوع تغییر فرهنگی را نشانه گرفته است. دکتر میثم سفیدخوش و دکتر مهدی ناظمی نگاهی فلسفی به بحث داشته‌اند. دکتر عبدالحسین کلانتری و دکتر محمد رضایی و سیدحسین شهرستانی از زاویه جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در این موضوع سخن گفته‌اند. دکتر محسن لبخندق هم از زاویه فلسفه صدرایی به موضوع پرداخته‌اند. دکتر محمدحسین هاشمیان به وجه سیاست‌گذاری تغییر فرهنگی پرداخته‌اند. دکتر سینا کلهر با مذاقه در مفهوم فرهنگ، تحلیلی انسان‌شناختی از تغییر فرهنگ داشته‌اند و نهایتاً حجت‌السلام والمسلمین ملک‌زاده با نگاه دینی شهید صدر به مسئله پرداخته‌اند. گفت‌وگو با اساتید مذکور ضمن این‌که مسئله‌بودگی تغییر فرهنگی را روشن کرده است، نقاط عزیمت برای تحلیل‌های علوم انسانی در این موضوع را نشان داده است. این اثر با شکر از درگاه خداوند به اساتیدی که با تعهد نسبت به علم و امید به آینده فرهنگ این کشور در این گفت‌وگوها شرکت کردند تقدیم می‌شود.



تأمل فلسفی در مسئله تغییر فرهنگی



گفت‌وگو با

میثم سفیدخوش

دکترای فلسفه، هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی



در گفت‌وگوی حاضر، ابتدا دو رویکرد کارکردی و معنایی به فرهنگ مورد نقد قرار گرفت. بدین صورت که با وجود کارآیی رویکرد اول در فعال شدن سیاست‌گذاری فرهنگی، به دلیل تقلیل فرهنگ به «چیزها» و مهندسی آن‌ها، با نوعی فروکاست فرهنگی مواجه هستیم. در رویکرد دوم اگر معانی فرهنگی را ارزش‌های والای ماندگار کلی در نظر بگیریم، از واقعیت سیال و روزمره فرهنگ فاصله گرفته و درک درستی از فرهنگ موجود نخواهیم داشت. در مقابل این دو رویکرد، رویکرد سوم فرهنگ را ذهنیت خودآگاه و ناخودآگاه جاری در تاریخ انضمامی شده می‌داند که در قالب باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، عواطف و کنش‌ها قابلیت نسبی بازشناسی، بازآرایی و تکرار پیدا می‌کند. ویژگی مناسبت‌سازی انسان، محور شکل‌گیری زندگی معنوی در تاریخ شده و فرهنگ را ایجاد می‌کند. مهم‌ترین تکیه‌گاه سیاست‌گذار فرهنگی در این رویکرد، بها دادن به ایده گفت‌وگوست. گفت‌وگونه مقدمه‌ای برای یافتن پاسخ‌ها بلکه نیمی از پاسخ و راه حل بحران‌هاست، چرا که افراد در سطوح گوناگون فرهنگی درگیر درک انضمامی فرهنگی می‌شوند.



◆ در حوزه مطالعات فرهنگی و سیاست‌گذاری، درباره چستی مفهوم «تغییر فرهنگی» و چگونگی آن دست‌کم در جامعه ما توافق روشنی وجود ندارد. با این حال دو تعبیر اصلی قابل رصد است: برخی تغییر فرهنگ را با کارآمدی فرهنگ در رفع نیازهای روزمره ممکن می‌دانند و برخی با قدرت معنابخشی آن گره می‌زنند. صورت دیگر این تعبیر دوگانه این است که فرهنگ به صورت فرادستی و کلی، مهندسی می‌شود یا صرفاً قابلیت اصلاحات جزئی دارد. با توجه به این تکثرو ابهام که در ادبیات موضوع تغییر فرهنگی وجود دارد ابتدا در مورد این دوگانه نظرتان را بفرمایید و سپس رویکرد مورد نظر خودتان را توضیح دهید.

من ترجیح می‌دهم ابتدا یک نگاه نقادانه به هر دو تعبیری که شما بیان کردید داشته باشم و سپس از وضعیت سومی یاد کنم که عملاً در جامعه ما شکل گرفته و سرآخ هم به معنایی از فرهنگ که در ذهن خودم قابل دفاع است بپردازم. به طور طبیعی بعد از آن می‌شود درباره تغییر فرهنگ یا چگونگی تغییر فرهنگ صحبت کرد. در نگاه کاربردی به فرهنگ، فرهنگ ابزار و مجموعه امکاناتی در اختیار ماست که برای رفع احتیاجات انسانی خود به کار می‌گیریم. به عبارتی همان‌طور که ما برای برآوردن نیازهای زیستی به سمت ابزارهای مشخصی می‌رویم تا مثلاً تغذیه کنیم، برای رفع امورات انسانی مان هم به تغییر عناصر فرهنگی اقدام می‌کنیم تا در کار زندگی مان کارگر باشد. در این نگاه، فرهنگ تبدیل می‌شود به مجموعه چیزها که قابل برنامه‌ریزی و قابل رفتار مهندسی می‌شود. مثلاً چیدمان اشیاء چگونه باشد تا این ساختمان برپا بشود؛ در نگاه کاربردی به فرهنگ پذیرفته می‌شود که می‌توان با فرهنگ همین رفتار را داشت، چرا که فرهنگ مجموعه‌ای از چیزها

است که با مهندسی و معماری فرهنگی باید آن را بنا کرد. این نگاه به فرهنگ بهره‌ای از حقیقت دارد به خاطر این که فرهنگ در قالب چیزهایی آشکارشونده هم بروزی دارد. این لباسی که من و شما می‌پوشیم حامل فرهنگ است و دلالت‌های فرهنگی زیادی دارد. در نتیجه این تعبیر از فرهنگ تا حدودی درست است و تجربه‌های موفق هم می‌شود پیدا کرد که با برنامه‌ریزی به مهندسی فرهنگی اقدام می‌کنند و جهان فرهنگی ما را دست‌کاری و مشخص می‌کنند.

ولی در کنار کامیابی نگاه کاربردی، این نگاه به روشنی مشکل فروکاست‌گرایی دارد، زیرا امری ناملموس یعنی فرهنگ را به امر ملموس تقلیل می‌دهد، یعنی این توهم را به ما می‌دهد که همین‌طور که من می‌توانم با دست‌های خودم یک چیز را در اختیار بگیرم، کنترل کنم، شکل بدهم، تحقق بدهم، با فرهنگ هم می‌توانم همین رفتار را بکنم! این دیدگاه در نظر نمی‌گیرد که فرهنگ چیز ساده‌ای نیست و در نتیجه لغزنده است و در دست ما آرام نمی‌گیرد! در نظر نگرفتن این لغزندگی باعث می‌شود پروژه‌های فرهنگی به شکست‌های جدی بینجامند؛ ریشه این شکست ساده‌سازی فرهنگ در قالب نگرشی مهندسی‌زده است. پدیدارشدن اصطلاح «مهندسی فرهنگی» از همین جا آب می‌خورد. کسانی که سخن از مهندسی فرهنگی می‌گویند کاملاً بیراه نمی‌گویند، زیرا پیش‌تر پذیرفتیم که بخشی از مناسبات فرهنگی ما عبارت از فرهنگ در قالب چیزهاست، ولی نگاهشان بسیار محدود است. حرف بیراه نمی‌زنند چون دارند در تجربه میدانی می‌بینند که عناصر فرهنگی ملموسی وجود دارد که می‌شود آن‌ها را تا اندازه‌ای معین کرد و با برنامه‌ریزی‌هایی آن‌ها را تغییر داد. اما نگاه دوم، فرهنگ را به مثابه یک معنا می‌بیند که ظاهراً به درک ژرف‌تری از فرهنگ نزدیک می‌شود. اما اگر کسی که فرهنگ را معنا می‌داند این معنا را انتزاعی در نظر بگیرد و فکر کند که فرهنگ مجموعه‌ای از معانی ارزشی کلی ماندگار است که ما احتمالاً در مواقع نیاز روحی می‌رویم و آن معانی را جذب می‌کنیم و از آن خود می‌کنیم و در خود نهادینه می‌کنیم دچار بحران مهمی می‌شود. از

یک سو به موفقیت بزرگی دست پیدا می‌کند و آن هم این است که فرهنگ را از ساده و کمی بودن نجات می‌دهد ولی از آن سو دچار یک بحران می‌شود و آن هم این است که فرهنگ را تبدیل می‌کند به ستارگان ارزش‌های ثابتی که ما انسان‌های خاکی هر جا که نیازهای روحی داشتیم باید برویم و این‌ها را ببینیم و جذب کنیم. به ویژه در این نگاه دوم، مسئله تغییر فرهنگی تقریباً بی‌معنا می‌شود و این نگاه نمی‌تواند «تحولات» فرهنگی را توضیح بدهد! معمولاً کسانی که به فرهنگ این‌گونه نگاه می‌کنند - که در جامعه ما مخصوصاً در بین فیلسوفان و به ویژه فیلسوفان سنتی تر زیاد هم هستند - تحولات فرهنگی را، تحولاتی غیر فرهنگی می‌دانند! یعنی وقتی داریم می‌گوییم که مثلاً جوانان جامعه ما به جای لباس قدیمی و سنتی می‌روند لباس‌های آخرین مدهای جهانی را می‌پوشند، این که مناسبات جنسی‌شان تغییر کرده، این که مناسبات رفتاری‌شان با خانواده تغییر کرده، این که موسیقی متفاوتی را می‌شنوند و ادبیات سخن‌گفتنشان تغییر کرده، این طور رخ داده‌ها را نه به عنوان تغییرات فرهنگی، بلکه به عنوان از دست رفتن فرهنگ اصیل، یا نوعی بی‌فرهنگی می‌دانند. من این واژه «تحولات بی‌فرهنگی» را نخستین بار از یکی از بزرگان آواز ایران شنیدم که در مصاحبه‌ای گفته بود تحولات این چند دهه موسیقی که ما فرهنگ اصیل موسیقایی خودمان را از دست دادیم و الان رپ می‌خوانیم و ... این‌ها تحولات بی‌فرهنگی هستند. این واژه خیلی واژه جالبی است و به انحاء مختلفی شبیه آن را بارها از سنت‌گرایان در حوزه فرهنگ شنیده‌ام که این‌ها تحولات فرهنگی نیستند و تحولات بی‌فرهنگی هستند. خوب طبیعتاً این‌طور نگاه‌ها با این بحران روبه‌رو می‌شوند که همواره از واقعیت فاصله می‌گیرند و همواره نسبت به واقعیت احساس منفی پیدا می‌کنند. در نتیجه این‌ها برای جامعه نمی‌توانند نقش‌آفرینی‌ای داشته باشند و تنها با انتقال حس منفی خود شکاف اشکال فرهنگی را تشدید می‌کنند. وقتی از همین اول می‌روید دوگانه فرهنگی و بی‌فرهنگی را می‌سازید بی‌درنگ این نتیجه را می‌گیرید که آن

طرف بی فرهنگ یا بدفرهنگ را فقط باید کنترلش کرد و جلوییش را گرفت! به این ترتیب، یک طرف با در اقلیت قرار دادن طرف دیگر و با بی توجهی و با بی اعتنایی به خواست های فرهنگی اش می خواهد آرام آرام او را از صحنه حذف کند، هرچند نتیجه هیچ گاه مطلوبش نخواهد بود. نگاه اول، به رغم محدودیتش، عمل گراتر است. چون مسئله را در سطح کاربرد می آورد و به خودش اجازه می دهد که با تحولات همراه شده و با نقش آفرینی اش چیزهایی را نگه دارد یا چیزهایی را ایجاد کند و به هر حال خودش را به عنوان یک عنصر مؤثر در جامعه حفظ کند.

◆ ظاهراً در ایران تلفیقی از این دو نگاه به ظاهر متضاد شکل گرفته است.

وضع سوم تلفیق هر دو نگاه با هم است که موجود عجیب و غریبی است. ترکیب ارزش گرایی مطلق غیرتاریخی و کاربردگرایی مهندسی محورانه پدیده رسمی مدیران ارشد فرهنگی در کشور ماست. این دو الگو در مقام تعریف همدیگر را نفی می کنند ولی عملاً در کشور ما به صورت جهشی با هم ازدواج کرده اند و نتیجه هم گیجی و سرگردانی همگان است. به نظر من ریشه اصلی عدم رضایت خود مدیران فرهنگی از هر آنچه می کنند در این التقاط مضحک قرار دارد. مدیران فرهنگی بنا به موقعیتشان کنترل گرا و برنامه ریز هستند و لذا باید تحول گرایی در فرهنگ مطابق اراده برنامه ریزان را فرض گیرند. ولی آن ها مستقل از موقعیتشان ناچارند باورمندان به دستگاه های غیرتاریخی ارزشی باشند و به این ترتیب قاعداً نمی توانند تحول گرایی در فرهنگ را بپذیرند مگر به صورت تحول مطلق و انقلابی از شرفرنگی به خیرفرنگی. در نهایت این دو لازمه را ترکیب کردن چیزی جز سرگردانی و التقاط که مادر هرج و مرج است به بار نمی آورد. من همچنان بر این نظرم که تعبیر روشنی از فرهنگ و تفاوت آن با اخلاق در ذهنیت عمومی ما شکل نگرفته است و این ما را سخت رنج می دهد. این به معنای نداشتن تعریف در ذهن اندیشه ورزانه نیست. این به معنای عدم شناخت عمومی تعاریف و نوعی اجماع عمومی دست کم نزد کنشگران اصلی فرهنگی است.